

نگاهی تاریخی به انقلاب فلسطین

"نگاهی تاریخی به انقلاب فلسطین" عنوان سخنرانی رفیق فریبرز سنجری است که در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴ در ارتباط با مساله فلسطین در پلتاک انجام شد. این سخنرانی که در زمان درگذشت یاسر عرفات رهبر سابق حکومت خودگردان فلسطین صورت گرفت به مساله وضعیت تاریخی و انقلاب خلق فلسطین می پردازد و با توجه به شرایط کنونی مبادرت به درج دوباره آن می شود.

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با تشکر از مسئولین اتاق که این جلسه را جهت بحث در مورد مسئله فلسطین تدارک دیده اند به خصوص که با درگذشت یاسر عرفات به عنوان یکی از سرشناس ترین رهبران فلسطین که سال ها در رأس جنبش فلسطین قرار داشت، مسئله آینده فلسطین با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل دید همگان قرار گرفته است.

امروز شاهدیم که تبلیغات اسرائیل و یکسری دولت های امپریالیستی مرگ عرفات را فرصت بزرگی جهت دستیابی به صلح وانمود می کنند و چنین جلوه می دهند که از قرار عرفات یکی از موانع تحقق صلح در فلسطین بوده، در حالیکه نگاهی به زندگی او و مواضع اش نشان می دهد که چگونه او از رزمنده ای انقلابی که یکی از بنیان گذارهای سازمان الفتح بود، سازمانی که در سال ۱۹۶۵ اولین عملیات مسلحانه فلسطینی ها بر علیه اسرائیل را سازمان داد و در نبرد الکرامه حسابی درخشید، به رهبری سازشکار و یکی از طرف های زد و بند های امپریالیستی در رابطه با مسئله فلسطین تبدیل شده بود. بنابراین، عرفات را نمی توان مانع صلح دانست. مانع واقعی صلح در فلسطین اسرائیل است که به مثابه مجری سیاست های امریکا در منطقه به هر وسیله ای جهت سرکوب خواست های برحق مردم فلسطین متوسل می شود.

از سوی دیگر، این روزها با مرگ عرفات و بالا گرفتن جنگ قدرت در صفوف دولتمندان دولت خودگردان فلسطین شاهد اشاعه تحلیل های ژورنالیستی ای هستیم که طبق معمول با چپ و راست کردن رهبران و شخصیت های فلسطینی به این می پردازند که مثلاً قدرت گیری چه کسی مسئله فلسطین را به پیروزی می رساند، در حالیکه کلید پیروزی مبارزات مردم فلسطین جهت رسیدن به آزادی و تحقق حق تعیین سرنوشت خویش اساساً در دست نیروهائی خارج از چنین نیروها، سازمان ها و افرادی قرار دارد.

جهت روشن نمودن این واقعیات لازم است که ابتدا تاریخچه مختصری از چگونگی شکل گیری اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطین را مورد توجه قرار دهیم. توجه به چگونگی شکل گیری اسرائیل از این زاویه ضروری است که رابطه تنگاتنگ این کشور با امپریالیسم را آشکار ساخته و به ما کمک می کند تا مسئله فلسطین را با برخوردی عینی مورد بحث قرار داده و درک واقعی تری از مسئله انقلاب فلسطین پیدا نمائیم. به خصوص که این روزها در بررسی مسئله فلسطین متأسفانه کمتر به نقش تعیین کننده امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا در سرکوب مبارزات مردم فلسطین اشاره می شود و گاه ما با نیروها و تحلیل هایی مواجه ایم که اساساً رابطه تنگاتنگ بین امر آزادی مردم فلسطین با نابودی سلطه امپریالیسم را نادیده می گیرند.

اما اجازه بدهید که قبل از پرداختن به این موضوع، بر نکته ای تأکید کنم: از آنجا که مسئله انقلاب فلسطین زوایای مختلفی دارد که با توجه به محدودیت های زمانی موجود امکان پرداختن و یا حتی اشاره به همه آن جوانب وجود ندارد پس من صرفاً در این بحث به برخی از جنبه های مسئله پیچیده ای به پیچیدگی مسئله انقلاب فلسطین می پردازم و تلاش می کنم با طرح چگونگی شکل گیری دولت اسرائیل رابطه تنگاتنگ این دولت با امپریالیسم امریکا را خاطر نشان ساخته و نشان دهم که امپریالیسم امریکا دشمن اصلی مردم فلسطین می باشد و تأکید کنم که اساساً استقلال و آزادی فلسطین وابسته است به نابودی سلطه امپریالیسم در این منطقه. امیدوارم که طرح این بحث در این اتاق به مباحثات لازمی دامن بزند که جهت درک مسئله فلسطین ضروری است و رفقای دیگری فرصت یابند که جنبه های مختلف این مسئله را مورد اشاره قرار دهند.

همانطور که می دانید یهودیان یعنی معتقدین به دین یهود که موسی را پیغمبر خود می دانند در طول تاریخ در کشورهای مختلف پراکنده بودند و به دلائل گوناگون که خارج از این بحث است تحت ستم و آزار رژیم های ستمگر جوامعی که در آنجا سکنی گزیده بودند قرار داشتند. یهودی گشی های تزار در روسیه و کشتار یهودیان به وسیله هیتلر نمونه های برجسته این ستم و آزار می باشند. در نتیجه در طول تاریخ آنتی سیمیتیسم (یهودی ستیزی) که از سوی بخش هایی از طبقات حاکمه ستمگر تبلیغ می شد واقعیتی انکارناپذیر بود که اتفاقاً صهیونیست ها جهت پیشبرد اهداف غیرانسانی خود از آن بیدریغ سود برده اند.

این واقعیت یعنی ستمدیدی یهودیان به تدریج ایده تجمع یهودیان در یک منطقه و ایجاد یک کانون یهودی را میان آنها اشاعه داد. صهیونیست ها که نامشان را از نام کوهی به نام صهیون که در فلسطین قرار دارد گرفته اند در

همین رابطه شکل گرفته و تلاش می کردند براساس علقه های مذهبی یک "ملت یهود" و یک "دولت یهود" ایجاد کنند. گرچه در همان آغاز هم یک گرایش قوی در میان یهودیان جذب شدن در جوامعی بود که در آن زندگی می کردند. اجازه بدهید که متن قطعنامه کنگره یهودیان که در سال ۱۸۸۵ در پتسبورگ امریکا تشکیل شد را در اینجا برایتان بخوانم. در این قطعنامه آمده است که: "ما یهودیان خود را به عنوان ملت نمی دانیم فقط قومی دینی هستیم. پس به بازگشت به فلسطین نظری نداریم و نمی خواهیم هیچیک از قوانین دولت یهود را زنده کنیم."^(۱) و یا در همین رابطه می توان به اظهارات یکی از خاخام های انگلیس مراجعه کرد. "هرمان ادلر"، خاخام بزرگ انگلیس، در سال ۱۸۷۸ مطرح کرد که: "یهودیان پس از غلبه رومیان به فلسطین جامعه سیاسی تشکیل ندادند. ما یهودیان از نظر سیاسی هواخواه کشورهای هستیم که در آن زیست می کنیم."^(۲) حال این حرف ها را مقایسه کنید با ادعاها و توجیه های مذهبی صهیونیست ها که گاه با توسل به تورات که در آن آمده که خدا به ابراهیم ندا داد که "برای پیشرفت و تعالی تو، این سرزمین را به تو می سپارم"، اشغال فلسطین را توجیه می کنند.

یهودیان ابتدا تلاش هایی جهت استقرار کانون یا دولت مورد نظر خود در اوگاندا و سپس شبه جزیره سینا کردند که موفق نبود و حتی تا مدتی هرتزل، یکی از رهبران صهیونیست ها، پیشنهاد تجمع در آرژانتین را می داد. بعد از این تلاش ها، آنها روی منطقه فلسطین فعلی متمرکز شدند. این مسئله از آن زاویه که صهیونیست ها اشغال فلسطین را با توجیهات مذهبی توضیح می دهند از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که این ادعاها را با وضوح زیر سؤال می برد. قبل از ادامه بحث اجازه دهید که در تأیید این نظر و رد توجیهات مذهبی صهیونیست ها نظرتان را به این واقعیت جلب کنم که اساساً یکی از مهمترین مسائل کنگره ششم صهیونیست ها که در ۱۹۰۳ تشکیل شد این امر بود که بین فلسطین و اوگاندا یکی را انتخاب کنند که این انتخاب در کنگره هفتم با انتخاب فلسطین قطعیت یافت.

حال بهتر است برگردیم به بحث اصلی. در اوت ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیست ها در "بازل" سوئیس تشکیل شد. این کنگره به ریاست تئودور هرتزل بود و هدف اصلی اش را چنین توضیح می داد: "هدف صهیونیسم ایجاد کانون برای خلق یهود در فلسطین است". اهمیت این کنگره برای صهیونیست ها تا آن حد است که "هرتزل" بعدها در کتابی که نوشت گفت: "در بازل من دولت یهود را بنیاد نهادم". اجازه بدهید که در همین جا به این نکته اشاره کنم که گرچه نام یکی از کتاب های هرتزل "دولت یهود" است، اما صهیونیست ها تا مدتها بنابه مصلحت شان بیشتر کلمه "کانون" را به کار می بردند تا دولت یهود.

به دنبال کنگره "بازل"، مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین شدت گرفت. در آن زمان، فلسطین بخشی از امپراطوری عثمانی بود و دولت عثمانی، علیرغم تلاش های صهیونیست ها جهت جلب نظر "سلطان"، به ایجاد کانون یهود و پیشنهادهای سخاوتمندانه شان درباره قرضه های کلان به امپراطوری عثمانی به تشکیل چنین کانونی و یا دولتی در قلمرو اراضی خود راضی نبود. با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و جهت گیری امپراطوری عثمانی به نفع آلمان، دولت انگلستان جهت تضعیف امپراطوری عثمانی شروع به تقویت صهیونیست ها کرد. گرچه تا قبل از جنگ سیاست رسمی انگلستان تجزیه امپراطوری عثمانی نبود اما جنگ جهانی اول شرایط جدیدی را ایجاد کرد و مسئله تقسیم قلمرو امپراطوری در حال تلاشی عثمانی که حال از آن در مطبوعات خود به نام "شخص رنجور" نام می بردند بین دولت روسیه، انگلستان و فرانسه مطرح گشت. در سال ۱۹۱۶ طی قراردادی که به قرارداد "سایکس - پیکو" معروف است این قلمرو تقسیم شد. (این قرارداد از جمله قراردادهایی است که به دنبال انقلاب کبیر اکبر به وسیله بلشویک ها علنی و افشاء شد.) سپس در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ "اعلامیه بالفور" داده شد. بالفور، وزیر خارجه وقت انگلستان بود و در این اعلامیه برای اولین بار دولت انگلستان متعهد کمک جهت استقرار یک "کانون ملی" یهود شد و سازمان جهانی صهیونیسم "آژانس یهود" را به رسمیت شناخت.

بعد از جنگ جهانی اول و در جریان قرار داد صلح، فلسطین تحت قیمومیت انگلستان در آمد و طی ۳۰ سال به دلیل حمایت استعمار انگلستان جمعیت یهودی که در آن زمان تنها یک درصد جمعیت ساکن منطقه بود، ۱۲ برابر افزایش یافت. در این دوره سیاست صهیونیست ها اعمال ترور نبود بلکه از طریق خرید زمین، شرایط گسترش نفوذ خود را فراهم می کردند. جالب است که در جایی خواندم که سید ضیاء طباطبائی، نوکر شناخته شده انگلستان که جهت پیشبرد سیاست انگلستان در ایران شرایط کودتای معروف رضاخان را فراهم کرد، وقتیکه در فلسطین اقامت گزید یکی از کارهایش خرید زمین از فلسطینیان و سپس فروش آن به یهودیان بود. او از مسلمان بودنش در این مورد سوء استفاده می کرد چون به دلیل مسلمان بودنش محدودیتی در خرید زمین نداشت. امری که نشان می دهد نوکری و وابستگی و سرسپردگی مکان و دین نمی شناسد!

در این سالها با اینکه فلسطین تحت الحمايه انگلستان بود و استعمار انگلیس قیمومیت فلسطین را بر عهده داشت ولی انگلستان ضمن حمایت از یهودی ها به تشکیل دولت یهود تن نمی داد. به همین دلیل هم در این فاصله شاهد برخوردهایی بین انگلستان و صهیونیست ها هستیم. یهودیانی که تشکیل دولت یهود را هدف اصلی خود می دانستند و برای رسیدن به این هدف به هر وسیله ای متوسل می شدند. آنها به تدریج دست به تشکیل گروه های تروریستی زدند که در حالیکه با توسل به ترور، اعراب را می ترساندند و آنها را مجبور به فروش زمین و یا ترک سرزمین شان

می کردند گاه نیز ضرباتی به نمایندگان انگلستان می زدند تا این کشور را جهت تشکیل دولت یهود تحت فشار قرار دهند. این وضع تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت اما با پایان جنگ جهانی دوم و سقوط قدرت امپریالیسم انگلیس در سطح جهانی و قدرت گیری امپریالیسم تازه نفس امریکا صهیونیست ها، که در فاصله بین دو جنگ تعداد و سازمانهایشان را در فلسطین رشد و گسترش داده بودند، دست دوستی به سوی امپریالیزم امریکا دراز کردند. آنها در امپریالیسم امریکا، با توجه به وجود کانون های قدرتمند یهودی در این کشور و تلاش اش جهت تسخیر سرزمین های جدید، آن اربابی را می دیدند که به آرزویشان که همانا تشکیل دولت یهود بود جامعه عمل می پوشاند. البته امریکا هم جهت دست اندازی به قلمرو انگلستان و نفوذ در منطقه خیلی زود تشخیص داد که بهتر است از دولت یهود پشتیبانی کند. باید توجه داشت که کشتار یهودیان به وسیله هیتلر که برخی اسناد تاریخی نقش سازمان های صهیونیستی به اصطلاح مدافع همه یهودیان را در آن اثبات کرده اند کمک بزرگی به تسهیل این امر می نمود.

در سال ۱۹۴۷ یعنی چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل، این سازمان مسئله استقرار دولت یهودی را مطرح کرد. اعراب این امر را نپذیرفتند و خواهان استقلال فلسطین شدند. ولی یهودی ها این پیشنهاد را نپذیرفتند که به دنبال آن درگیری هایی که به جنگ اول اعراب و اسرائیل معروف شد درگرفت و در نتیجه در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل رسماً پا گرفت و البته در منطقه ای وسیع تر از آنچه سازمان ملل مطرح می کرد. به دنبال تشکیل دولت اسرائیل، این دولت سیاست خود را بر تهدید و آزار اعراب و ایجاد فضای رعب و وحشت در میان اعراب قرار داد تا آنها را از طریق فروش زمین و غیره مجبور به تخلیه منطقه کند. نمونه برجسته آن کشتار "دیراسین" در سال ۴۸ است که به عنوان یکی از فجیع ترین کشتارهای فلسطینیان توسط یهودیان در تاریخ ثبت شده است. در این فاجعه صهیونیست ها از اجساد قربانیان خود عکس گرفته و در روستاها پخش می کردند و در اعلامیه های خود می نوشتند: "اگر روستاها را تخلیه نکنید به این سرنوشت دچار خواهید شد."^(۳)

به این ترتیب، با شکل گیری دولت اسرائیل از همان سال ۴۸ مبارزه مردم فلسطین با اسرائیل شروع شد و از همین سالها جهان با مسئله ای به نام آوارگان فلسطین مواجه گردید که سرزمین خود را به دلیل زور از دست داده و آواره کشورهای عربی شده اند و یا در اردوگاه های پناهندگی در بدترین شرایط اسکان داده شده اند.

این حق گُشی های آشکار و ظلم و ستم اسرائیلی ها به طور طبیعی با مقاومت و مبارزه مردم فلسطین مواجه شده و در این فاصله ما شاهد جلوه های باورنکردنی از مبارزه و مقاومت این مردم بوده ایم. از نبرد الکرامه تا انتفاضه دوم. در بستر همین مبارزه بود که دهها سازمان ملی و چپ و از جمله سازمان آزادیبخش فلسطین شکل گرفت. برای نمونه در سال ۱۹۶۴

الفتح تشکیل شد و اولین عملیات مسلحانه الفتح به رهبری یاسر عرفات در اول ژانویه ۱۹۶۵ بر علیه اسرائیل سازمان یافت.

به دنبال تشکیل گروه های معتقد به مبارزه مسلحانه و آغاز مبارزه مسلحانه، اسرائیل بیش از گذشته تحت فشار قرار گرفت و تنش های اعراب و اسرائیل اوج بیشتری گرفت. اختلافات دولت های عربی با اسرائیل که تا سالها از شناخت این دولت خودداری می ورزیدند به جنگ ۱۹۶۷ (جنگ شش روزه) انجامید. در این جنگ اسرائیل بخش های وسیع تری از خاک فلسطین و اردن و سوریه و مصر را اشغال کرد.

علیرغم شکست ارتش های کشورهای عربی که برخی از آنها در رادیوهایشان فریاد می زدند "اسرائیلی ها را به دریا خواهیم ریخت" اما فلسطینی ها در این جنگ درخشیدند. در حاشیه همین جنگ بود که فلسطینی ها برای اولین بار در نبرد "الکرامه" شکست بزرگی به ارتش به اصطلاح شکست ناپذیر اسرائیل دادند و او را مجبور به عقب نشینی مفتضحانه ای کردند که در تاریخ انقلاب فلسطین فراموش نشدنی است. مبارزات و فعالیت های فلسطین به طور طبیعی قدرت و اعتبار مبارزان فلسطین را در منطقه و جهان اعتلاء بخشید. قدرت گیری فلسطین به طور طبیعی ارتجاع عرب را به وحشت انداخت و دولت های وابسته عربی در همدستی آشکار با اسرائیل کمر به نابودی انقلاب فلسطین بستند. به همین دلیل هم ما شاهد کشتار فلسطینی ها به وسیله ارتش اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ بودیم که به سپتامبر سیاه معروف شد. حدود ۳۰ هزار زن و مرد فلسطینی قتل عام شدند و به دنبال آن سازمان های فلسطینی مجبور به ترک اردن و اقامت در مصر و لبنان و غیره گردیدند. بعد از آن نیز جنایات دولت های عربی از جمله دولت سوریه بر علیه فلسطینیان در سالهای مختلف و به بهانه های گوناگون تداوم یافته و همواره یکی از مسائل فلسطینی ها را تشکیل می داده. و این در حالی است که برخی از رهبران فلسطین همواره به دفاع فلان دولت یا حزب عربی دل خوش کرده بودند.

اشغال سرزمین های جدید در سال ۱۹۶۷ به وسیله اسرائیل و عدم تخلیه این سرزمین ها که تنها با حمایت آشکار امریکا امکان پذیر بود، تنش موجود بین اعراب و اسرائیل را تشدید کرد و زمینه جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شد که در آن ارتش های عرب در لحظاتی قدرت نمائی کردند و سرانجام کار به آتش بس رسید.

در تمامی این سالها امریکا به طور مستمر به حمایت از اسرائیل پرداخت و علیرغم صدها قطعنامه سازمان ملل بر علیه اسرائیل این کشور را تقویت کرد و به یکی از بزرگترین قدرت های نظامی منطقه تبدیل نمود، که به حق به عنوان سگ زنجیری امریکا در منطقه شناخته می شود.

رابطه امریکا و اسرائیل آنچنان تنیده است که اسرائیل برای سالها و هم اکنون نیز بزرگترین کشور کمک گیرنده امریکا بوده و هر سال میلیاردها دلار کمک نظامی و اقتصادی از ارباب خود دریافت می کند و به دلیل همین کمک

ها و نقش اش در پیشبرد سیاست های امریکا در منطقه خیلی از سیاستمداران از اسرائیل به عنوان ایالت پنجاه و دوم امریکا نام می برند. بی جهت نبود که "بن گوریان"، یکی از رهبران تروریست دولت اسرائیل، تأکید داشت که: "دولت اسرائیل فقط از جنبه جغرافیایی جزء خاورمیانه محسوب می شود". و ریگان، یکی از رئیس جمهورهای سابق امریکا، تا آنجا پیش رفت که زمانی اسرائیل را "ناو هواپیما بر امریکا در منطقه" نامید.

در تمامی این سالها سرکوب و جنایت اسرائیل علیه مردم فلسطین لحظه ای قطع نشده که کشتار فلسطینیان در تل زعتر، صبرا و شتیلا از سمبل های فراموش نشدنی این وحشیگری می باشند. به واقع در شرایطی که رهبران اسرائیل همچون اسحاق شامیر، مدعی اند که: "فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین"، روشن است که نسل کشی فلسطینی ها امری الزامی می باشد. کشتار و جنایتی که تاریخ ثابت نموده بدون حمایت امریکا و بدون تقویت و تسلیح اسرائیل به وسیله امریکا به عنوان یکی از بزرگترین قدرت های جهان هرگز امکان پذیر نبود. و این نیروی اشغالگر نمی توانست بدون چنین حمایتی در مقابل مبارزه خلق فلسطین دوام آورد.

پروسه شکل گیری دولت اسرائیل و نقش استعمار و امپریالیسم در آن و عملکرد ۵۰ ساله این دولت در دفاع از منافع امپریالیسم در منطقه و جهان نشان می دهد که وابستگی به امپریالیسم امریکا و ترور و سرکوب جزء ذاتی سلطه صهیونیستی بوده و انقلاب فلسطین بدون جهت گیری برعلیه این عوامل قادر به پیشرفت و دستیابی به موفقیت نمی باشد.

زمانی هرتزل در کتاب "دولت یهود" خود نوشت که دولت یهود "برج دیده بان تمدن علیه وحشیگری" است. اگر معنای تمدن همانا تامین منافع و مصالح امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا است که در تمام این سالها چیزی جز آن دیده نشده آنگاه بهتر می توانیم درک کنیم که چرا در تمامی این سالها علیرغم هر تغییری در سیاست های امریکا، تمامی رئیس جمهورهای امریکا از موجودیت صهیونیستی دفاع کرده و بوش در این میان کار را به آنجا رساند که چندی پیش اعلام کرد: "ما رابطه ای بی همتا با اسرائیل داریم و جهان می تواند مطمئن باشد که ما از اسرائیل حمایت می کنیم و اجازه نخواهیم داد که اسرائیل از بین برود. این بخشی از سیاست ما بوده و خواهد بود". و با تأکید کرد: "امنیت اسرائیل، امنیت ما هم هست". با توجه به آنچه که گفتم روشن است که مسئله آزادی فلسطین در رسیدن این ملت به حقوق حقه خود از جمله حق تعیین سرنوشت خویش و تشکیل دولت مستقل فلسطین به عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل تردید بدون مبارزه با سلطه امپریالیسم امکان پذیر نمی باشد و در مسئله فلسطین باید امپریالیسم را به مثابه دشمن اصلی مردم فلسطین در نظر گرفت.

در بستر مبارزات خلق فلسطین و به خصوص انتفاضه طولانی مدت این ملت رزمنده، راه حل های مختلفی جهت حل مسئله فلسطین مطرح شده است. برای نمونه اسرائیل و امریکا که سالها جنبش فلسطین را به رسمیت نمی شناختند و با ارائه طرح های غیرعملی وقت گشتی می کردند، در بستر اوج گیری انتفاضه قرارداد صلحی را مطرح کردند که نوعی خودمختاری به فلسطین را به رسمیت می شناسد. در واقع این صلح امپریالیستی یعنی قرارداد اسلو (و کنفرانس مادرید) و تبعات آن، بخشی از سرزمین فلسطین را به حدود ۹ "گتو" مجزا از هم تبدیل کرده و سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان دولت خودگردان این مناطق مجزا با تأکید بر عدم بازگشت آوارگان فلسطینی به رسمیت می شناسد. علیرغم اینکه این طرح خود حاصل یکسری زدوبندهای امپریالیستی برعلیه منافع مردم فلسطین می باشد و در آن خواست های اصلی مردم فلسطین ناپیده گرفته شده اما باز هم دولت اسرائیل به رهبری آریل شارون، این جلاد مردم فلسطین به خصوص در "صبرا" و "شتیلا"، به انحاء مختلف می کوشد تا همین طرح را نیز نادیده گرفته و همین "گتو" ها یا تکه هایی از خاک فلسطین را که به سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات داده شده بود را نیز پس بگیرد. تداوم کشتار مردم فلسطین به خصوص جنایت اردوگاه "جنین" که حتی نهادهای مدافع حقوق بشر غرب هم آن را به عنوان یک جنایت جنگی مطرح کردند، محاصره طولانی مدت مقر عرفات در رام الله و طرح کشیدن دیواری به دور مناطق فلسطین، دیواری که باید آن را دیوار ننگ و جنایت نامید - دیواری با جدارهای بتونی ۸ متری و برج های دیده بانی در فاصله هر ۳۰۰ متر و خندق هایی با عمق ۲ متر که محلات فلسطین را دور می زند و برای ساختمان هر کیلومتر آن یک میلیون دلار خرج شده است - همگی به آشکاری حکایت از سترونی صلح کذائی و زدوبندهای امپریالیستی مربوطه کرده و نشان می دهد که کمونیست ها و نیروهای انقلابی محق بودند زمانیکه فریاد می زدند مسئله فلسطین با چنین مذاکراتی و چنین رهبرهای سازشکاری در بستر یک صلح امپریالیستی هرگز به نتیجه نمی رسد. و برعکس باید با تشدید مبارزه بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم و گسترش انقلاب جهت ایجاد یک رهبری کمونیستی در راه پیروزی گام برداشت.

در پنجاه سال گذشته، مبارزه مردم فلسطین لحظه ای متوقف نشده و چه اسرائیل و چه ارتجاع عرب به مثابه عوامل امپریالیسم به اشکال مختلف آن را سرکوب کرده و تلاش کرده اند رهبری انقلابی این مبارزات را تا آنجا که می توانند نابود و یا با تقویت نیروهای سازشکار ایزوله نمایند و حتی ما در سالهای اخیر شاهد بوده ایم که آنها چگونه کوشیدند به اشکال گوناگون نیروهای مرتجع اسلامی را در جنبش فلسطین تقویت کرده و به این وسیله ضمن تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین، مانعی در جهت رشد و گسترش نیروهای کمونیست و واقعا انقلابی ایجاد کنند.

واقعیت این است که رهبری های سازشکار در شرایطی که مردم آماده مبارزه بودند به جای سازماندهی اعتراض و مقاومت مردم همواره تلاش کرده اند از حدت مبارزه مردم بکاهند و آنها را به پذیرش کوچکترین خواست های ممکن مشغول سازند. تجربه رسوای عقب نشینی سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات از لبنان در جریان حمله اسرائیل به این کشور در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) خود فاکتی انکارناپذیر در این زمینه است. روندی که در پروسه آن ما شاهد استحاله رهبرانی مثل عرفات از مبارزی مسلح به رهبری بدون هرگونه قدرت واقعی در رأس دولت خودگردان هستیم. دولتی که اگر برای رفاه مردم کار مثبتی نکرده است اما با تشکیل یک نیروی پلیس ۴۸ هزار نفره که با توجه به قلمرو این دولت نیروی قابل توجهی است، وسیله سرکوب هر اعتراض برحقی را مهیا کرده است. دولتی که کارنامه مثبتی در رعایت حقوق بشر از خود نشان نداده و به همین دلیل هم خشم و غضب مردم را باعث شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد باید تأکید کنم که تجربه انقلاب فلسطین نیز بار دیگر این اصل مارکسیستی را به اثبات می رساند که در شرایط سلطه امپریالیسم و گسترش سرمایه داری انحصاری در چهار گوشه جهان، رسالت رهبری انقلاب و حل مسئله ملی بر عهده طبقه کارگر می باشد. و تا کمونیست ها نتوانند سازمان رهبری کننده این طبقه را شکل داده و نیروی این طبقه را جهت هدایت انقلاب کانالیزه نمایند امکان تحقق حق تعیین سرنوشت و حل مسئله ملی نیز مهیا نمی شود.

امروز در شرایطی که به دنبال انتفاضه اول و دوم و اوج گیری مبارزات مردم فلسطین چهره جنایتکار دولت اسرائیل بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است و وحشی گری های این دولت کار را به آنجا رسانده که حتی برخی از یهودیان نیز با دیدن این جنایات برعلیه اسرائیل سخن می گویند (از جمله چندی پیش "وودی آلن" هنرپیشه امریکایی گفت: "من از یهودی بودن خودم شرم دارم"، و هزاران سرباز اسرائیلی از خدمت در سرزمین های اشغالی امتناع کرده و اعراب اسرائیلی نیز به مخالفت با دولت اسرائیل برخاسته اند) بار دیگر مسئله انقلاب فلسطین با برجستگی تمام در مقابل خلق های خاورمیانه قرار گرفته است. با توجه به این واقعیت که نبرد فلسطین به طور انکارناپذیری با نبرد همه خلق های خاورمیانه، از جمله مردم ایران، گره خورده است و انقلابیون منطقه به انقلاب فلسطین به عنوان جزئی از انقلاب خودشان نگاه می کنند، باید به هر وسیله که می توانیم همبستگی انترناسیونالیستی خود را با مردم فلسطین ابراز کرده و بر ضرورت شکل گیری یک رهبری انقلابی که در بستر مبارزه با امپریالیسم و جهت نابودی سلطه آن می تواند شرایط آزاد و دمکراتیک جهت تحقق حق تعیین

سرنوشت مردم فلسطین را مهیا سازد، تأکید نمائیم. تجربه پنجاه سال مبارزه مردم فلسطین نشان داده تا طبقه کارگر در فلسطین امر رهبری انقلاب را به دست نگیرد امکان پیروزی وجود نخواهد داشت. به امید آن روز و به امید اینکه زیاد خسته تان نکرده باشم و توانسته باشم توجه تان را تا حدی به برخی از نکات اساسی مربوط به انقلاب فلسطین جلب کرده باشم، صحبت‌م را تمام می‌کنم. تا بقیه رفقا نیز فرصت یابند به طرح نظراتشان بپردازند. پیروز باشید.

پاورقی:

- ۱ و ۲ - مسئله فلسطین "گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر"، ترجمه اسداله مبشری، چاپ اول، شهریور ۱۳۵۰.
- ۳- "فاجعه فلسطین"، اثر سامی الجندی، ترجمه کمال قارصی.